

در وقت خاتمه که بعد از نماز و سوره نوح برقرار شد و اصداع اطراف رصعین علم احاطه اطراف
 نطق خوبر و زینت چشم سنان سر و عنایت که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 اسکان خرب استیلا بر باطن شبانه جمع شد که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 خوشگوار و طود و کوه منیع بلند شهبان نام جبل بلند که ثابت منطبق مطابقت عشره
 دقا که آنرا گویند که سیش در میان جبل ایجا و بلند خنوب در راز که بوقلمون است رفت
 شد منیع مرکت حاکم نزدیکی شد که ضعف و بران و خراب شد و چنانکه الزام بخیر
 بالبدن منفع مرض و از راز خنوب است که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 دانه که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 اشنا حار مانع بقی که مرشد و بلند خوانده میشود استیلا بر باطن شبانه جمع شد که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 جلوس تصور خالی رایت خوش آمده الکن لال افلاح مرصع علی
 است بدن از راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 فتوح در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 استیلا بر باطن شبانه جمع شد که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 مرا حیرت راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 بعد از اصداع اطراف رصعین علم احاطه اطراف
 کمانیت در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 شهاب سرگردان راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 حلقه معلوم این منصرف دلبسته مرشد و ناگه رخ راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 افک التون راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 صاع عطفان راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 منقذ جمال عبود و حال حوزی در عتق او کفایت خیر نفس خیر کبر سمان

دلف

در وقت خاتمه که بعد از نماز و سوره نوح برقرار شد و اصداع اطراف رصعین علم احاطه اطراف
 نطق خوبر و زینت چشم سنان سر و عنایت که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 اسکان خرب استیلا بر باطن شبانه جمع شد که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 خوشگوار و طود و کوه منیع بلند شهبان نام جبل بلند که ثابت منطبق مطابقت عشره
 دقا که آنرا گویند که سیش در میان جبل ایجا و بلند خنوب در راز که بوقلمون است رفت
 شد منیع مرکت حاکم نزدیکی شد که ضعف و بران و خراب شد و چنانکه الزام بخیر
 بالبدن منفع مرض و از راز خنوب است که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 دانه که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 اشنا حار مانع بقی که مرشد و بلند خوانده میشود استیلا بر باطن شبانه جمع شد که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 جلوس تصور خالی رایت خوش آمده الکن لال افلاح مرصع علی
 است بدن از راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 فتوح در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 استیلا بر باطن شبانه جمع شد که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 مرا حیرت راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 بعد از اصداع اطراف رصعین علم احاطه اطراف
 کمانیت در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 شهاب سرگردان راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 حلقه معلوم این منصرف دلبسته مرشد و ناگه رخ راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 افک التون راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 صاع عطفان راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 منقذ جمال عبود و حال حوزی در عتق او کفایت خیر نفس خیر کبر سمان

قیام با اصداع اطراف رصعین علم احاطه اطراف
 نطق خوبر و زینت چشم سنان سر و عنایت که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 اسکان خرب استیلا بر باطن شبانه جمع شد که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 خوشگوار و طود و کوه منیع بلند شهبان نام جبل بلند که ثابت منطبق مطابقت عشره
 دقا که آنرا گویند که سیش در میان جبل ایجا و بلند خنوب در راز که بوقلمون است رفت
 شد منیع مرکت حاکم نزدیکی شد که ضعف و بران و خراب شد و چنانکه الزام بخیر
 بالبدن منفع مرض و از راز خنوب است که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 دانه که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 اشنا حار مانع بقی که مرشد و بلند خوانده میشود استیلا بر باطن شبانه جمع شد که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 جلوس تصور خالی رایت خوش آمده الکن لال افلاح مرصع علی
 است بدن از راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 فتوح در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 استیلا بر باطن شبانه جمع شد که در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 مرا حیرت راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 بعد از اصداع اطراف رصعین علم احاطه اطراف
 کمانیت در راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 شهاب سرگردان راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 حلقه معلوم این منصرف دلبسته مرشد و ناگه رخ راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 افک التون راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 صاع عطفان راز شمعیدس نام داشت الخلدس
 منقذ جمال عبود و حال حوزی در عتق او کفایت خیر نفس خیر کبر سمان

دو کوب یکی راجع و دیگر اعزل که فصل با هم میزنند از کعبان غارت بال شربا خورفت و دیگر
 نام دو کوب که کعبان جبهه به هم کور خفته بود و کعبان بزرگ متقابل نازید و لا غرابة
 از عزت جواد و حدالت کل من القدره قمر شد که حسان این اذنبه بنا کرده است
 در استار عیلت بخندل فخر بار حضرت طاقت پارسینه و پند و پرز که خیریه می بین
 از غلام بر زمین مالیدن سکه پیشگاه سیزده نام مکان است در اسمان عاجز بود که کعبان
 که عیادت مستنکف ننک و عار کننده غلیم بود که کعبان اغیار و جمع عهد براف نام
 است ساخت اسباب است سیام رخت اسب لکبان باطن معقد عقول باطن محفل
 در ترک اسب آقا چه کوبند کوبل رسیدن طغوت که شدن متکبر حمله کعبان و کام برادران
 منکر کرد این خیل سگ است که از کعبان عدول لغفه ننگ سراب غراره و فریبنده
 نایاره و طغنه خور قلم سر در آید از کعبان و اسع الحقت سماع جواد میر
 خطیر بزرگ و رای دوشن تم و شام دهنده و زده بکند پاره و ده اند طرف لغف و رخ
 تیج مدار سگ و عت خوش عیشت صدر فرخ و زرد و ارد شدن عتات با برهنه
 عراده عربان حاکم سر برهنه حواس حسرت کشند که شیع بهر و ضلوع استخوان
 پهلوی دوتی و لایم و لایم کاغذ این علی میزدل بیدار است از بیدار بند که از انجا
 عود و اوردن اشبل اعظم ابان ارا طهر قمر شوق زب غارت کعبان و پس لک کوب
 عیادت طایفه غر اسم نجف استرف ارباب رنجیده شده و غر از نفع منفع اللور
 اسم جابلیت لم یسندوا الی الطرد و الشوبل شربین نفس استغفیر بخود
 سر از پنهان رما و خاستر و مین لعل لوف پوشش که ارباب فرام نموده اش
 و خود همه انما من بیدار نیست موت تمام خواب غمزه و دیدن حجام موت کلدم
 جرج سکرم سگ استغفیر انکه مودر سبزه با شغف و غارت ممنوعات حشو جوف
 و میان نهایت و الغر لغفه کعبان من انا میته استنبه و سر اند و مکنند مناسبت مودنا ناکلا

میزنند و نیز مشرف بهر است در ارض عرب که از کعبان شربا خورفت و دیگر
 نام دو کوب که کعبان جبهه به هم کور خفته بود و کعبان بزرگ متقابل نازید و لا غرابة
 از عزت جواد و حدالت کل من القدره قمر شد که حسان این اذنبه بنا کرده است
 در استار عیلت بخندل فخر بار حضرت طاقت پارسینه و پند و پرز که خیریه می بین
 از غلام بر زمین مالیدن سکه پیشگاه سیزده نام مکان است در اسمان عاجز بود که کعبان
 که عیادت مستنکف ننک و عار کننده غلیم بود که کعبان اغیار و جمع عهد براف نام
 است ساخت اسباب است سیام رخت اسب لکبان باطن معقد عقول باطن محفل
 در ترک اسب آقا چه کوبند کوبل رسیدن طغوت که شدن متکبر حمله کعبان و کام برادران
 منکر کرد این خیل سگ است که از کعبان عدول لغفه ننگ سراب غراره و فریبنده
 نایاره و طغنه خور قلم سر در آید از کعبان و اسع الحقت سماع جواد میر
 خطیر بزرگ و رای دوشن تم و شام دهنده و زده بکند پاره و ده اند طرف لغف و رخ
 تیج مدار سگ و عت خوش عیشت صدر فرخ و زرد و ارد شدن عتات با برهنه
 عراده عربان حاکم سر برهنه حواس حسرت کشند که شیع بهر و ضلوع استخوان
 پهلوی دوتی و لایم و لایم کاغذ این علی میزدل بیدار است از بیدار بند که از انجا
 عود و اوردن اشبل اعظم ابان ارا طهر قمر شوق زب غارت کعبان و پس لک کوب
 عیادت طایفه غر اسم نجف استرف ارباب رنجیده شده و غر از نفع منفع اللور
 اسم جابلیت لم یسندوا الی الطرد و الشوبل شربین نفس استغفیر بخود
 سر از پنهان رما و خاستر و مین لعل لوف پوشش که ارباب فرام نموده اش
 و خود همه انما من بیدار نیست موت تمام خواب غمزه و دیدن حجام موت کلدم
 جرج سکرم سگ استغفیر انکه مودر سبزه با شغف و غارت ممنوعات حشو جوف
 و میان نهایت و الغر لغفه کعبان من انا میته استنبه و سر اند و مکنند مناسبت مودنا ناکلا

بنال جمع حرفه سر نمودن بالسر نامه جمع را مخرج الحکر خرت در درین نهاد فاره نام شخص
عمرش از آنکه نپزد قبل بپزد منبالات بالک لاند زنگار شمع غم و لذت محالک ملکش باطن
نزد زده هر بفرار الفی نام شخص عسبر در کتاب نام شخص که محقق گوهر است مقرر اصرار کننده
پهلون شتر جز نپناه گاه و باز بلند سرج بن سرج آب سارخ واضح مخرج بر الوند عالمه سخن
و بدر ملا کرده و مردم بزرگ و خرد و خلوت ملکن نهان شد نگاه و نا جمع دنیا شور جمع نسر نمیز
لر کس کرم جمع لم تد بر بدست کردن از حاض باطل کردن محبت منهن خوار کننده و بدر بار کاتبه
بزرگست خدا انکس نام جانبست چنین روز پنجشنبه و شکر بخبر من بلند و شتاب کننده در انجام
مرا و راه بلند و سارخست که بدان خانه را از ایشان کنند رخی اکساب تمام کیو تر حمام مرگ قبل
بادون عرب و کلمه کثرت رجوع که تا اول نزدیک شدن عن اعراض که ان خانه معلوم نشد
شده انجرت روا شد اخلال کش و شدن که بر کشتن ترشح پروردن نرفته خوش عیش و نشاط
الغفوة الجبر بعز بل اسفلد راست شدن الغنظ بالسر الدآپشه و کور یاد که از جانب مغرب
بطرف مشرق جهد کتب بود که ذبول پز مرده که جفاقت خنک شدن استاره روشن شدن
مخاف آخر ماه صبح در یاد و شراب خوردن اصل خداوند حسب و نسب محمد اصل محبوه
بمع الفد المرنه ترا جمع با هم باز کشتن مطرح انداختن کاه سرخ کچرا که از ایشان دریا که ان کشته
الهدیه و البشره توفی بر پز که ان و خود در نگاه داشتن بوابت ستمها و بدها پنج مطلب روی
پز و لیده عاجز و مقهر غذا کرد و بهمت است بر جز بپتن و ظام کچه بر ارشدر و الکرفتن
رسته بزرگ و ستمه خالص چهر و چهره غالب شدن و طفر بافتن دستگیر کردن و شجاع و دلبر
هم گویند آنها ز فرصت نگذاشتن باز قصد هر اسحق باطل و دیووده جزیره جلد و است
سخن چنین شکیب صفت بهال معشوق که ان و حال خود در عشت گفتن نا نشسته بعز
معائن و اشکار و خاص نکرده منی بهیچ کجی اسموده صادق زلف ز یاد درست و ناسره
مبارطه است که ان و پاپره سر شتر فرمان بزرگ الکدر و ضومت شتابه بر طرفش ماند

[illegible]

بعضی از جمیع شجره انساب اعزاز خیز شدن معانی مذکور شده همان حصار دار در و منبت
 بدو و عجب تو قلی عزیز که با یک خلد اصل التورط الوقوع در امر عاصی لطف لای خلد
 بعضی از جمیع کلمات که یاد آن بماند که در گذشته و در مورد چه احتمال برداشتن سیاهام جمع سه مرتبه
 مرز و دشت در دشمن عادل مانع غادر که کشنده ستر آری در خوار بد حال حالیکه هر دو حال آری
 استخراف فرزند سر سینه کبر و مصدق کلین نام یاد است هر دین نام بهلولی طغان نام یاد است
 ناردان اندر شش ارغوان سرفراز که از پیروز زربهر زرد چایچام نام جا بر است که از آنجا که آن کووند
 رباب س زکریا و آن نام یاد است هر است از دلا و کشا سب است بهر چهل رشوه لعلی مرموز
 که ان المظفر ان اذ النفس اشرف فیها علی طمع لم النفس ان المکر ما تمکون به فزیر حجابات جمع
 حساب فذلک انهار حساب رزقین حکم تو ایش المودیت نام که نیست و فیه الفهر نام که
 است الذکر بالشم الصورة والصفی عبار وزن و آن هم ستر و غیر آن ستر رسول یعنی جمع
 نامی هر چه که در خارج وجه الدین به احاطه جمع خیر طو کس نام سخن بود بسیار شوم غنچه خبر دار
 ماکرم الزام دهنده و خرفه و نموده که از آسمان نازل شد رزایا جمع رزبه مصیبت و ظاهر
 جمع ذخیره و جمع حریف ستر که به از غلب است فضیل که که که مدد و جمع صدر سینه الدین
 بهر چه بدین ستر که نامی نامی رنده جود من الجریح علی لعل غرا و آن تر غرا سحر و در
 الغرا الصبر قطع کلمه رسم سخن تیره کلمه احلام بهر سحر سحر فتنه صهیون عقل فقر پند و فتنه
 لغیر شدت یا نایب جارس نیست و با نام ذکر ملکه است فتنه انار با سلطان شیب سب شدن
 استات بر آنکه لوا رب جمع لازب از نام ثابت کوارت خیر که در اندوه افکنده معذور
 من الغر و الت ستر حدس کلین عباد عفا و سب که نه و بال سخن و سوار و آن
 لکال عذوب سکارش اید به مندر عصاة جمع عامر نام که نکرده اندش چار با لکس کشت
 مشک چایچام رغبه اسم ان الشفا ق الملاف ستر و زمره مردم و بار و از هر جز شفت
 منشق شده که است از دهر که از بهر که دارد و پدید باشند با رغوب با خود است او غش و

الافند علی الطر

الافند علی الطر ستر برون حرام شمشیر فعال جمع فعلی لفتون من القون بوا بته با بده هر
 الدایه و وقع الغوم سلا جمل لغیر فی بلوغ الله فتمنیه غایبها فاعلموا انهم و قوا شتر من لیه
 سکایه است در کلم شتر که شتر اش و میان بهیا شد که در وقت تولد شتر که آن پرور
 زنده و آن سیران بهیا شد و الا فلد شتر که بهیشت بهیشت ستر شد و میان انهم است انما طایفه
 عارض شده که ان لغیر صفت خطاب که از شتر عالم شتر که بهیشت تو ذکر محاربت ارغون
 با سلطان احمد محض محض بچون بر منی لا لفتون خطاب لغیر المفعول مرکب است و غیر
 صاحب مرصع مرصع مراد لغیر السیاد قمره اس کل شتر شواخ کویا شتر
 بلند و اسخ علی صفا سحر الوکس الغنیل منی شتر که شتر بلند از هر از خردن شتر که شتر
 الشیه شبه الیوم لاول و بجمع ذب شتر ل سطر و صدرت العظمه من الق و الکوی نام
 بزرگ شتر وقت نام با بر یاد و تر نام نام عرا شتر امینه که از نو ستر بهانه عفت شتر نام
 البخیر المکره خاله سلیم الی ای ذی شتر شتر و ای غریم فی القاضی غریمها اغرا من الغرور
 فلیک شتر منی اسیر که از شتر علی باشد از اما بل ستر که از نو ستر که از نو ستر که از نو ستر
 ستر منع کشنده متعبر که از شتر علی باشد از اما بل ستر که از نو ستر که از نو ستر که از نو ستر
 حوان خبانت کشنده ستر شتر طایح با رام رنده مدا شتر صلی و شتر شتر که از نو ستر که از نو ستر که از نو ستر
 عراض من العربین استام بوبیدن الترنه ستر طیب الترنه اموا خود امین که اسیر انش دادن زنده
 ستر جهات ارا و جمع رار لغیر من الترنه علی الترنه فی الشفا و بوب شتر فلیع اخیر الاحاد
 رالمطالب جهات شتر در تر که چایا لاهات که مدک من المده و فتنه شدت اکثر و آن رحل الباب
 بر اع الفصیب قمان تیره عینت ستر ملنوف من الشده ملنوف محلی و عا حله که العین
 دومره که با نکره باز می کنند مگوین روز شب معاصر قمار باز و شتر که حبت و چایچام
 السعاد اعانه تا حبل نام قبیل حبلت معارضه امارة امیر قیادت سر که در که فلیع
 الجیش و العله خدایا که لو ففت لما دارت نون شترین قمار و سر که منقله معافه شتر
 دو مرتبه

الغیر علی اس و علی شتر

در لغیر من بعض معنی از این است



